سهبید دار در عباس عمانی

خون عباس و عباسها به گردن
کسانی است که از فرار سایر و نزدیکان های غصب شده فتوا صادر می‌کنند که بزنید، بکشید، گلو پاره‌کنید و دیگر پوستر پاره نمی‌کنیم بلکه گلو پاره می کنیم ؟ ! !

خبر سنگین بود و تلخ! تلخ؟! کاهی کلمات برای بیان احساس چه ضعیف و بیچاره‌اند! سنگین! . . . تلخ! . . . نه، چه میگویم این از آن خبرها بود که جگر را آتش می‌زد! وقتیکه خبر رسید که یکی از بچه‌ها را حین فعالیت انتخاباتی برای کاندیدای سازمان ما با قساوت تمام کشته‌اند، با اینکه همیشه با حملاتی که به بچه‌ها می‌شد انتظار چنین واقعه‌ای را داشتیم اما لحظه‌ای بهتمان زد، سپس همه وجودمان نعره شد که آخر خدا! . . .

اما اشکهارا آشکار نکردیم، بغضهایمان را فروخوردیم و نعره هایمان را در گلو شکستیم و . . . صبر کردیم تا نگویند که می‌خواهند انتخابات را بهم بزنند، اما حالا این درد را با خلق خود می‌گوئیم و داد می‌خواهیم: آخر مگر اینهمه رذالت ممکن است ؟ !

جوانی را می‌کشند تنها به این گناه که وعده‌های مقامات را که "انتخابات آزاداست! و هرکس می‌تواند برای کاندیدای مورد علاقه‌اش تبلیغ کند و هیچکس نباید معترض شود!" باور کرده و پا به میدان گذاشته تا برای سازمان و کاندیدای مورد اعتمادش تبلیغ کند.

چگونگی ماجرا

روز شنبه ۱۰/۲۹/ به ما خبر رسید که یکی از کارگران جوان هوادار سازمان بنام ابوالفضل (عباس) عمانی در حالیکه مشغول نصب پوستر و اعلامیه‌های تبلیغاتی سازمان برای کاندیدائی برادر مجاهد مسعودرجوی بوده مورد هجوم چماقداران و چاقو کشان ارتجاع قرارگرفته وبشدت مصدوم و مجروح شده و سپس در بیمارستان در گذشته‌است. از فرارمعلوم مهاجمین جنایتکار پس از مضروب کردن عباس پیکر نیمه‌جان وی را به محلی در جاده ساوه منتقل می‌کنند و در بیابان می اندازند. مشخص نیست که عباس چند ساعت بحال اغماء در سرمای کشنده بیابان قرارداشته، بهرحال پیکر خونین و نیمه‌جان او را ماموران پاسگاه نعمت‌آباد در سال ۷/۵ صبح روز جمعه ۱۰/۲۸ می‌یابند و به پاسگاه منتقل می‌کنند. در این موقع عباس هنوز نیمه جانی داشته. مامورین پاسگاه از وی و حادثه‌ای که برایش اتفاق افتاده سوال می‌کنند، این پرس و جوی مقدماتی که در پاسگاه بعمل آمده و مشخص می‌کند که عباس عمانی هوادار سازمان مجاهدین بوده و درحین تبلیغات به نفع کاندیدای این سازمان مورد هجوم قرارمی‌گیرد. این مسئله با وسائلی که از عباس و محتویات جیب وی بدست آمده و صورت مجلس شده تائید می‌شود که عبارتنداز:

۱ ــ تراکتهای تبلیغاتی مسعود رجوی.

۲ ــ دفاعیات مجاهدشهید سعید محسن.

۳ ــ یک نسخه روزنامه فریاد گودنشین.

۴ ــ یک ماژیک بزرگ.

۵ ــ یک نامه خصوصی.

عباس توسط جوانمرد "حسن حاج شعاعی" از پاسگاه به بیمارستان شماره ۲ بیمه‌های اجتماعی منتقل می شود و در آنجا پس از معاینه پزشک بستری می‌شود، پزشک معالج نیز علت مراجعه را ضربه مغزی در اثر کتک نوشته‌است. در این موقع عباس هوشیاری مختصری داشته و باز به سوالات پزشک با اشاره سر جواب می داده‌است. در زیر کلیشه صورت جلسه ای را که در بیمارستان تنظیم شده می‌بینید:

"محرما در تاریخ ۵۸/۱۰/۲۷ که اینجانب همراه جوانمرد حسن حاج شعاعی، مرحوم عباس عمانی‌که مجروح و قادر به تکلم نبود به بیمارستان شماره (۲) بردیم. در بیمارستان توسط دکتر مربوطه که او را پاسمان می کرد سوالاتی از مجروح عباس عمانی به شرح زیر بعمل آمد و چون قادر به تکلم نبود با اشاره جواب داد.

۱ ــ از عباس عمانی سوال شد که آیا تصادف نمودی؟

ج ــ جوابی اصلا نداد.

۲ ــ سوال شد آیا کتک زدند شما را؟

ج ــ در جواب با سر اشاره بلی گفت.

۳ ــ سوال شد آیا اعلامیه پخش می‌کردی؟

ج ــ با اشاره سر جواب داد بلی

۴ ــ دکتر اسم را سوال کردند.

ج ــ فقط یکبار گفت عمانی و دیگر نتوانست حرفی بزند و در بین راه مرتبا سرش را با دست فشار می‌داد و یکبار گفت سرم درد می‌کند و دیگر حرفی نزد.

سوال شد اعلامیه مسعود رجبی (رجوی) را پخش می‌کرد؟

ج ــ جواب داد با اشاره سر بلی

امضاء: مامور پاسگاه‌ژاندارمری نعمت‌آباد.

شهادت عباس عمانی، فاجعه‌ای که ارتجاع در جریان انتخابات آفرید

خون عباس و عباسها به گردن کسانی است که از فرازمنابر و تریبونهای غصب شده فتوا صادر می کنند که بزنید، بکشید! گلو پاره کنید و دیگر پوستر پاره نمی کنیم بلکه گلو پاره می کنیم ؟ ! !

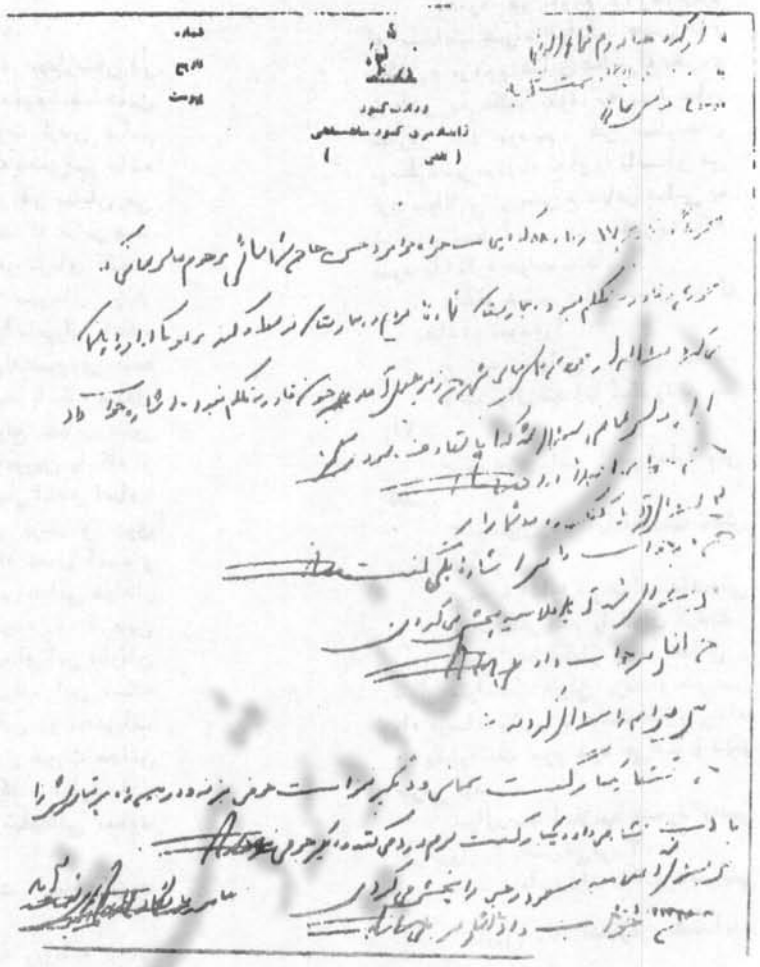

عباس تا ساعت ۸ شب میان مرگ و زندگی دست و پا می‌زد تا اینکه در این ساعت جان از پیکر درهم کوفته‌اش بیرون رفت و روحش به سایر شهدای گلگون کفن راه آزادی و آگاهی خلقها پیوست، با شهادت عباس عمانی، شهیدی به شهدای پرافتخار سازمان

خوبنار ما، و داغ ننگی بر ننگهای ارتجاع و عوامل جنایتکار امپریالیسم افزوده گشت.

عباس عمانی که بود؟

عباس برادری بود که او را پس

جسد عمانی شهید در غسالخانه. آیا همین خود بارزترین گواه بربربودگی ارتجاع نیست؟

از شهادتش شناختیم اما اکنون نامش را در کنار والامقام‌ترین شهدای سازمان می‌نگاریم، چرا که از نظر ما مجاهد خلق دیگر اکنون محصور در حصارهای تشکیلاتی نیست، ما به

برادران و خواهران ناشناخته‌ای چون عباس که در گوشه و کنار کشور همه‌توان خود را در تحقق آرمان مجاهدین بخدمت گرفته‌اند بخود می‌بالیم و آنها را مجاهد خلق می‌شناسیم. عباس فرزندی بود از فرزندان برومند این خلق کبیر، کارگری آگاه و زحمتکش و سربازی دلاور

از سربازان گمنام راه آزادی و آگاهی خلق که جان پاک خود را در راه آرمانش باخت.

عباس یکی از هواداران پاکباز و صدیق سازمان مجاهدین بود، این را وقتی به خانه محقرش رفتیم بخوبی دریافتیم. اتاقش پر از کتابها، پوستر ها و اعلامیه‌های سازمان بود. او به سازمان و به ایدئولوژی آن عشق می ورزید، زیرا بقول خودش "سازمان مجاهدین را مدافع حقوق زحمتکشان، کارگران و دهقانان یافته‌بود." در میان وسائل او نامه‌ای هم خطاب به سازمان مجاهدین پیدا کردیم که

فرصت نیافته‌بود آنرا پست کند، اما شهادتش نامه را بدست ما و پیامش را به گوش همه خلق رساند. از سطر سطر این نامه ایمانی پرشور و ذهنی بیدار و فعال می‌تراود. در اینجا قسمتی از نامه‌اش را باهم می‌خوانیم:

"حضور برادران و خواهران مجاهدم:

پس از عرض سلام از خدا می خواهم که حال شما خوب باشد.

من (عباس عمانی) یکی از طرفداران سازمان شما می‌باشم. که

دیپلم چهارم نظری را گرفتم و فعلا در پروانه‌سازی در نعمت‌آباد شبها کار می‌کنم، و تا آنجا که امکان داشته‌است برادران کارگرم را راهنمائی کرده‌ام تا هوادار سازمان باشند. و همچنین در محل زندگیمان نیز و خورشید، چهارراه عباسی نیز وستانم را نیز بیشترشان را هوادار سازمان کرده‌ام و بعضی از بچه‌های فامیلهایمان را نیز همینطور.

از گفتن این مطالب نه پاداش می‌خواهم و نه برای خودستایی، چون حقیقت را همیشه باید ترویج کرد. بلکه منظورم از مطالب بالا روشن کردن خودم برای شما است..."

و براستی که عباس یکپارچه شور و انگیزه و ایمان بود، به محرومان عشق می‌ورزید و علیرغم فشار زندگی، کار و درس، از فعالیتهای سیاسی و اجتماعی‌ای که راه نجات را در آن می دید آنی غافل نبود. پدرش می‌گفت "اصلا او همه زندگیش همین کارها بود همه‌اش به فکر فقرا، گودنشینها، زاغه نشینها و... محرومین بود. لباس نو نمی‌پوشید و می‌گفت پدرجان ما باید بفکر آنها که با فلاکت زندگی می‌کنند باشیم". یکی از کارگرهای همکارش در

باره او می‌گفت: "در کارگاه همیشه به روشنگری می‌پرداخت و بحث می‌کرد و آنی از جوش و خروش نمی‌ایستاد." همیشه یکی دو تا مازیک در جیبش داشت و با آنها تراکت برای سازمان تهیه می‌کرد و میگفت "من پول زیادی ندارم که تراکت چاپ کنم اما این کار

را که می‌توانم بکنم!" پس تا نیمه‌های شب بیدار می‌نشست و تراکت تهیه می کرد و صبح آنهارا پخش می‌نمود. هیچ وقت از مطالعه غافل نبود، در خانه، در کارگاه با ولع بسیار کتاب می‌خواند بخصوص کتابهای سازمان را، کتابهائی که به او آگاهی و شور می‌داد. وقتی هم که پیکر نیمه جانش را در میان گل و لای بخزده بیابان یافتند، باز با خودش کتاب همراه داشت، دفاعیات مجاهد شهید سعید محسن! براستی که برادر ارزشمندی را از دست دادیم.

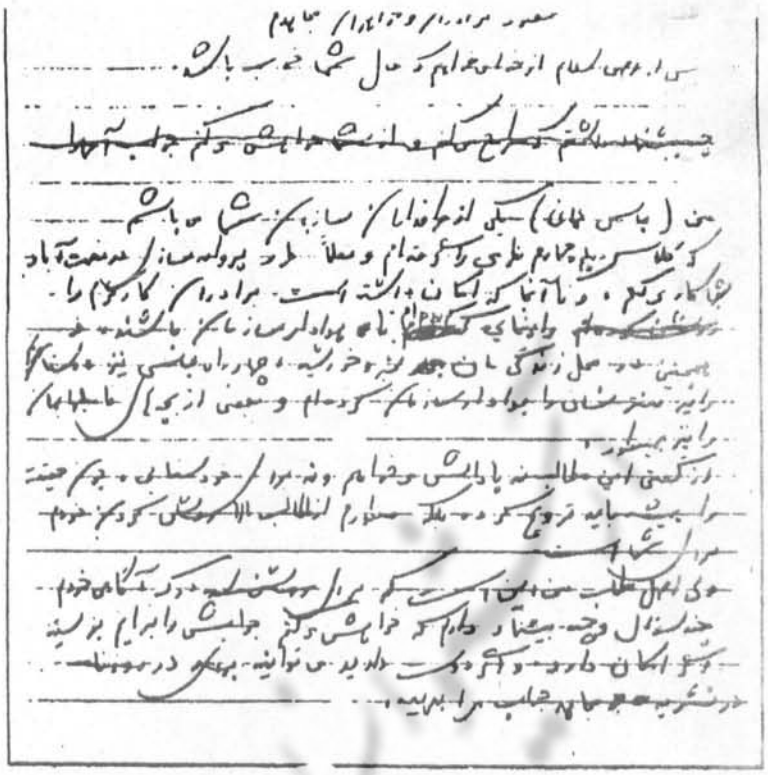

عباس بدست چه کسانی شهید شد؟

و حالا ما این سوال را می‌کنیم

که برادر ما را چه کسی کشت؟ و این خون ناحق به گردن کیست؟ ما این سوال را از مردم می‌کنیم و از مردم انصاف می‌خواهیم که از انحصارطلبان مرتجع ذره‌ای انصاف و مروت توقع نداریم.

بی‌شک خون پاک عباس و عباسها به گردن کسانی است که از فراز منابر و تریبونهای غصب شده فتوا صادر می‌کنند که مجاهدین را بزنید! بکشید! گلو پاره‌کنید! این جنایت به گردن آنهاشست که با زشت‌ترین دشنام ها و وقیحانه‌ترین وبیشرمانه‌ترین اتهامها، مردم ناآگاه را علیه ما و هواداران ما تحریک می‌کنند. و همچنین به گردن آنهاشیست که این تحریکات شوم را سوار بر امواج صوت و نور تا دور دستها و زوایای کشور می گسترانند و بالاخره این خون بعهده مسئولانی است که همه هشدارهای ما را، به ریشخند گرفتند و هیچ اقدامی در جلوگیری از تحاوزهای مکرر مرتجعین بعمل نیاوردند.

آن کسی که در روز راه‌پیمائی رحلت پیامبر دهن می‌دراند که: "دیگر پوستر پاره نمی‌کنیم بلکه گلو پاره می‌کنیم!" این جمجمه خرد شده و این شهید بخون تپیده ما را تحویل بگیرد. ولی بداند که ما را از این شهادتها باکی نیست. ما از این شهیدان بسیار داده‌ایم و آماده‌ایم که بازهم بدهیم. ما همان روز اول که قدم در این راه خونین گذاشتیم حساب همه چیز را یکبار برای همیشه ارتجاع نیز بدانند که نصیبشان از این خونها بیش از آنچه نصیب دژخیمان و قدر قدرتان رژیم شاه، نصیری‌ها، خسرودادها و ناجی‌ها شد نخواهدبود. آیا از تاریخ عبرت نمی گیرند؟

ما همه این بیدادها را به پیشگاه خدا و خلق شکایت می‌بریم و روزی را که مجرمین به کیفر اعمالشان برسند انتظار می‌کشیم. آیا آن روز دوراست؟

فتربصوا انا معکم متربصون!

اینهم مدرک جرم! عمامی شهید که از منزلش پیدا شده‌است. آیا نیروی هست که بتواند ارابه تکامل را از حرکت بازدارد؟

مندرج در نجاهد شماره ۲۱

تکثیر از: گروه طرفداران سازمان مجاهدین خلق ایران در برلن غربی